

مؤبدی که گاه به گاه با یک خنده و با یک تبعید تنوع می یابد « بیگانه به تمام معنی کلمه ، و نیز اگر مایل باشید یک «بله» به تمام معنی ، در این مورد است که کاملاً عنوان داستان آقای کامو را درمی یابیم . بیگانه ای که او خواسته است طراحی کند ، درست یکی از همین بیگانه های وحشت انگیز است که جار و جنجالها و افتضاحات عجیبی در اجتماعات راه می اندازند . چون مقررات بازی آن اجتماعات را قبول ندارند . بیگانه او میان بیگانگان زندگی می کند . در عین حال که خودش هم برای دیگران بیگانه است . به همین دلیل است که برخی مثل «ماری» رفیق اش در این داستان ، او را دوست نمی دارند «باین علت که او را عجیب می بینند .» و برخی دیگر مثل جمعیت تماشاچیان دادگاه ، که بیگانه ناگهان سیل کینه آنان را بطرف خودش حس میکند ، به همین دلیل ، از او نفرت دارند و برای ما نیز که هنوز با چنین احساس پوچ بودن آشنا نشده ایم و وقتی کتاب را می خوانیم بیهوده کوشش می کنیم تا این بیگانه را بر طبق قواعد و رسوم عادی خودمان قضاوت کنیم ، برای ما نیز ، قهرمان این داستان جز یک بیگانه چیز دیگری نیست .

همچنین ضربه ای که وقتی تازه کتاب را باز کرده اید از خواندن این جمله بشما دست می دهد « فکر کردم که این یکشنبه هم مانند یکشنبه های دیگر گذشت ، که مادرم اکنون به خاک سپرده شده است ، که فردا دوباره به سر کار خواهیم رفت و که ، از همه اینها گذشته ، هیچ تغییری حاصل نشده است . »

میخواهد بگوید که این نتیجه اولین برخورد شما با پوچ است . اما بی شک وقتی خواندن کتاب را ادامه می دهید امیدوارید که همه ناراحتی و دلواپسی تان برطرف شود و همه چیز اندک اندک روشن و عقلانی گردد و توضیح داده شود . اما امیدواری شما برآورده نمی شود .

« بیگانه » کتابی نیست که چیزی را روشن کند . انسان فقط بیان می کند و همچنین این کتاب کتابی نیست که استدلال کند . آقای کامو فقط پیشنهاد می کند و هرگز برای توجیه کردن آنچه که از لحاظ اصول ، توجیه نشدنی است خود را به دردمر نمی افکند . . پیامی که آقای کامو می خواهد با روشی داستان مانند ابلاغش کند ، او را به خضوعی بزرگ منبانه و امیدوار که عبارت از تسلیم و تفویض هم نیست . شناسائی سرکش و طغیان کرده ای است و به حدود فکر بشری . درست است که آقای کامو می داند که برای این داستان خود باید تفسیری فلسفی به دست بدهد که محققاً همان « افسانه سیزیف » است . . ولی وجود این تفسیر با این ترجمه بطور کلی قدر و ارزش داستان او را نمی کاهد . . نویسنده میخواهد ما پیوسته امکان بوجود آمدن اثر او را در نظر داشته باشیم . آرزو میکند که بر اثرش اینطور حاشیه بنویسند : «میتوانست بوجود نیامده باشد » همانطور که «آندره ژید» می خواهد در آخرین کتابش بنام «سازندگان سکه قلب» بنویسند که « می توانست ادامه بیابد» اثر او می توانست به وجود نیامده باشد ، مثل این جوی آب و مثل این قیافه . اثر او لحظه حاضری است که خود را عرضه می دارد ، مثل همه لحظه های زمان حال . در اثر او حتی آن لزوم درونی هم نیست که هنرمندان وقتی از اثر خود صحبت میکنند پایش را به میان می کشند و می گویند « نمی توانستم ننویسمش : میبایست خودمرا از دستش خلاص میکردم . در اینمورد . . این عقیده را می یابم که می گوید یک اثر هنری برگی است جدا شده از یک زندگی . کتاب او همین مطلب را بیان میکند . . . وانگهی درین مورد همه چیز یکسان است ، چه نوشتن کتابی مثل « آوارگان » و چه نشستن و نوشیدن یک فنجان شیرقهوه و در نتیجه آقای کامو ، هرگز دلسوزی و توجهی را که برخی نویسندگان که «خود را فدای هنر خود کرده اند » از خواننده خود توقع میکنند ، انتظار ندارد ، و باین طریق «بیگانه» برگه ای از زندگی اوست . و چون پوچ ترین زندگانی ها باید بی ثمرترین و بی حاصل ترین زندگی ها باشد ، داستان او نیز میخواهد بی ثمری به حد اعلا رسیده ای را نشان بدهد . هنر ، جوانمردی و بخشایشی است بی فایده و بی